

4563

به نام خالق هستی

را ابرت کبوساکی
مترجم: ابوالفضل قلی زاده

پدر پولدار پدر بی پول

نیویوتا

سرشناسه: کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷-م. Kiyosaki, Robert T.
عنوان و نام پدیدآور: پدر پولدار و پدر بی پول / نویسنده رابرت کیوساکی؛ مترجم ابوالفضل قلی زاده.
مشخصات نشر: قم: یوشیتا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص. ۵/۲۱×۱۴/۱۴ س. م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۱۲-۷۱-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت عنوان اصلی: that the rich teach their kids about money. that the poor and middle class do not, 2000

موضوع: امور مالی شخصی
موضوع: Finance, Personal
شماره افزوده: قلی زاده، ابوالفضل، ۱۳۶۸-، مترجم
رده بندی کنگره: HG۱۷۹
رده بندی دیویی: ۰۲۴/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۸۶۱۰۷

یوشیتا

پدر پولدار و پدر بی پول
نویسنده: رابرت تی کیوساکی
مترجم: ابوالفضل قلی زاده
ناشر: یوشیتا
ناظر فنی چاپ: محمد جواد کلشنی
طراحی جلد: استودیو کتاب
صفحه آرای: زیبا کتاب
تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۱۲-۷۱-۱
قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

مركز پخش:

عطاران، کوچه ۲۳، پلاک ۱۳۴

۰۹۱۲۸۵۴۱۱۸۴

تلگرام: @yushitapub

فروشگاه اینترنتی کتاب

www.Yushita.com

فهرست مطالب

۵	مقدمه
	بخش اول
۱۴	پول دار برای پول کار نمی‌کنه
	بخش دوم
۵۸	چرا داشتن سواد مالی ضروریه؟
	بخش سوم
۹۱	روی شغلتون تمرکز کنین
	بخش چهارم
۱۰۱	تاریخ مالیات‌ها و قدرت شرکت‌ها
	بخش پنجم
۱۱۶	پول‌دارها، سرمایه‌گذاری می‌کنن
	بخش ششم
۱۴۴	برای آموختن کار کنین، نه برای پول
	بخش هفتم
۱۶۱	غلبه کردن بر موانع

بخش هشتم

استارت زدن ۱۸۲

بخش نهم

باز هم بیشتر می‌خواین؟ ۲۱۰

حرف‌های آخر ۲۱۵

www.ketab.ir

مقدمه

داشتن دو پدر، نظرهای متناقضی رو برام داشت:

یکی دانشگاه‌های پدر پول‌دار، و اون یکی نظرهای پدر بی‌پول.

من دو تا پدر داشتم: یه پدر پول‌دار، یه پدر بی‌پول. یکی شون تحصیلات عالی داشت، باهوش بود، پی اچ دی داشت و در کمتر از دو سال، چهار سال کار دانشجویی دوره لیسانس رو تمام کرد. بعد از اون رفت دانشگاه استنفورد، دانشگاه شیکاگو، و دانشگاه نورث وسترن تا تحصیلاتش رو تکمیل کنه؛ ولی اون یکی پدر، هیچ وقت کلاس هشتم رو تموم نکرد.

هر دو تا مرد تو کارشون موفق بودن. کل عمرشون رو سخت کار کردن و جفتشون درآمدهای ضروری داشتن. با این حال، یکی شون همیشه مشکل مالی داشت و اون یکی می‌تونست پول دارترین مرد هاوایی باشه. یکی بعد از مرگ، ده‌ها میلیون دلار برای خانواده‌اش، کلبه‌ها و خیریه گذاشت. اون یکی صورت حساب پرداختی باقی گذاشت.

هر دو قوی، کاریزماتیک و تأثیرگذار بودن. هر دو من رو نصیحت می‌کردن، ولی نصیحت هاشون مثل هم نبود. هر دو عمیقاً به تحصیلات معتقد بودن، ولی رشته یکسانی نبود.

اگر فقط به پدر داشتم، مجبور بودم نصیحتش رو قبول یا رد کنم. داشتن دو پدر، انتخاب نظرهای متقابلی رو برام دربرداشت: یکیش از پدر پولدار و اون یکی از پدر بی پول.

به جای اینکه یکی از نظرها رو رد یا قبول کنم، سعی کردم بیشتر فکر کنم، مقایسه کنم، و مال خودم رو انتخاب کنم. مسأله این بود که پدر پولدار هنوز پولدار نبود و پدر بی پول هنوز بی پول نبود. هر دوشون اولای کارشون بود و هر دو مشکلات مالی و خانوادگی، و نظرهای متفاوتی راجع به پول داشتن. مثلاً به پدر می‌گفت: «عشق به پول ریشه تمام بدی‌هاست.» این یکی می‌گفت: «کمبود پول ریشه تمام بدی‌هاست.» به عنوان به به، داشتن دو پدر قوی که هر دوشون روی من تأثیر می‌داشتن، سخت بود. می‌خواستم پسر خوبی باشم و گوش به حرف بدم، اما دو پدر حرفشون یکی نبود. تناقض تو حرف‌هاشون، مخصوصاً راجع به پول، اون قدر زیاد بود که که حکاوی‌ام بیشتر می‌شد و من رو بیشتر می‌فریفت. زمان طولانی‌ای صرف فکر کردن درباره حرف‌هاشون کردم. بیشتر زمان تنهایی‌ام به سؤال کردن از خودم می‌گذشت: «چرا این رو می‌گه؟» بعد همون سؤال رو راجع به گفته‌های اون یکی پدر می‌کردم. خیلی راحت تر می‌شد اگر می‌گفتم: «بله، تو درست می‌گی. باهات موافقم.» یا راحت می‌شد رد کرد با این گفته: «پیرمرد نمی‌دونه چی داره می‌گه.» در عوض، داشتن دو پدری که عاشقشون بودم من رو به فکر داشتن و در نهایت روش فکری خودم رو انتخاب کردم. به عنوان پروسه، انتخاب خود رو داشتن در طولانی مدت، ارزشش بیش از این بود که به نظر رو رد کنم یا بپذیرم.

یکی از دلایلی که پول دار، پول دارتر می‌شه، بی پول، بی پول‌تر و طبقه متوسط با بدهی دست و پنجه نرم می‌کنه، اینه که موضوع پول در خانه درس داده می‌شه و نه در مدرسه. ما از والدینمون راجع به پول یاد می‌گیریم. خُب یه فقیر چی می‌تونه راجع به پول به بچه‌اش یاد بده؟ خیلی راحت می‌گن: «تو مدرسه بمون و درس بخون.» بچه با نمره‌های عالی می‌آد بالا و فارغ التحصیل می‌شه، اما با برنامه مالی یه شخص فقیر. متأسفانه راجع به پول تو مدرسه یاد نمی‌دن. مدارس تمرکزشون رو روی مهارت‌های حرفه‌ای و تحصیلی می‌ذارن، نه رو مهارت‌های مالی. همین باعث می‌شه کارکنار باهوش، دکترها و حسابدارانی که نمره‌ها و درجات عالیه دارن، تمام عمر با مشکلات مالی دست و پنجه نرم کنن. بیشتر بدهی مالی ما مربوط به سیاستمداران تحصیل کرده و اداره‌های دولتییه که با کمی آموزش راجع به موضوع مالی، تصمیمات مالی بزرگ می‌گیرن. امروز به این فکر می‌کنم که چی به سر میلیون‌ها آدمی که نیاز مالی یا کمک پزشکی دارن، می‌آد. اونها برای حمایت مالی، وابسته به خانواده یا دولتن. چی می‌شه اگه بیمه و درمان، پولش نموم بشه؟ اگر همچنان موضوع آموزش راجع به پول، به عهده خانواده باشه، چطور ملت جون سالم به در بیرن، از اونجایی که بیشترشون فقیرن یا فقیر خواهند شد؟ به خاطر اینکه دو پدر تأثیرگذار داشتم، از هردوشون آموختم. مجبور بودم به نصیحت هردو فکر کنم و در این کار، به بصیرتی ارزشمند از قدرت و تأثیریکی برزندگی دیگری، دست یافتم. مثلاً یه پدر می‌گفت: «توان خریدش رو ندارم.» اون یکی پدر از گفتن این حرف‌ها امتناع می‌ورزید. تأکید داشت بپرسه: «چطور توان خریدش رو پیدا کنم؟» یکی تو دردسر نمی‌ندازه و دیگری مجبورت می‌کنه فکر کنی. پدر

پولدار بعد از اینم می گفت: با گفتن این حرف که «نمی تونم بخرمش»، مغزت از کار می افته، ولی با پرسیدن این سؤال که «چطور بخرمش؟» مغزت شروع به کار می کنه. منظورش این نبود که هرچی خواستی، باید بخری. درباره تمرین ذهن، بزرگ ترین کامپیوتر جهان، تعصب داشت. می گفت: «چون هر روز تمرین می کنم، مغزم بزرگ تر می شه. هرچی بزرگ تر بشه، بیشتر پول درمی آم.» اعتقاد داشت ناخودآگاه گفتن «نمی تونم بخرمش» علامت تنبلی ذهنه.

هرچند هردو پدر، خیلی کار می کردن، یکی از پدرها عادت داشت که هر وقت بحث مالی می شد، ذهنش رو خاموش می کرد. اون یکی عادت به تمرین ذهنی داشت. نتیجه توی طولانی مدت این بود که یکی از پدرها به لحاظ مالی رشد زیادی کرد و اون یکی ضعیف تر شد. مثل تفاوت شخصی که به طور منظم می رده باشگاه برای تمرین، در برابر کسی که می شینه پای مسابقه تلویزیونی. تمرین فیزیکی منظم، شانس سلامتی رو بالا می بره و تمرین ذهنی مناسب، شانس ثروتمند شدن رو افزایش می ده. هردو پدرم عقاید مخالفی داشتن و این بر طرز فکرشون تأثیر داشت. یه پدر عقیده داشت پولدارها باید مالیات بیشتری بدن تا مراقب بیچاره ها باشن، و اون یکی پدر معتقد بود: «مالیات اونهایی رو تنبیه می کنه که تولید می کنن و به اونهایی که تولید نمی کنن، حایزه می ده.» یکی پیشنهاد می داد: «سخت درس بخون تا تو شرکت خوبی کار کنی.» اون یکی می گفت: «سخت درس بخون تا شرکت خوبی بخری.» یه پدر می گفت: «دلیل اینکه پولدار نیستم، اینه که شما بچه ها رو دارم.» اون یکی می گفت: «دلیل اینکه باید پولدار بشم، اینه که شما بچه ها رو دارم.»

یکی سرمیز شام تشویق به صحبت راجع به پول و کار می‌کرد، و اون یکی از اینکه سر غذا بحث پول بشه، امتناع می‌کرد.

یکی می‌گفت: «وقتی پول می‌رسه، احتیاط کنین؛ ریسک نکنین.»
اون یکی می‌گفت: «یاد بگیرین ریسک رو مدیریت کنین.»

یکی معتقد بود: «خونه مون بزرگ‌ترین سرمایه و دارایی مونه.» اون یکی باور داشت: «خونه بدیهیه و اگه خونه‌ات بزرگ‌ترین سرمایه‌ات باشه، توی دردسر می‌افتی.»

هر دو پدر بدهی شون رو به موقع پرداخت می‌کردن؛ در حالی که یکی توی اولین فرصت می‌داد و اون یکی، آخرین لحظه.

یکی اعتقاد داشت باید شرکت یا دولت مراقب تو و نیازهاات باشه. همیشه نگران افزایش حقوق، طرح بازنشستگی، منافع پزشکی، مرخصی بیماری، تعطیلات و چیزای دیگه بود. خیلی تحت تأثیر دو عموش بود که به ارتش پیوسته بودن و بعد از بیست سال خدمت، به بازنشستگی و مزایا و اعانه رسیده بودن. عاشق طرح منافع پزشکی و مزیت «پی ایکس» بود که ارتش برا بازنشسته‌ها گذاشته بود. همچنین عاشق سیستم حق تصدی توی طول دانشگاه بود. طرح حمایت شغلی برای مزایای زندگی و شغل، به نظرش مهم‌تر از شغل بود. می‌گفت: «حیاتی برا دولت کار کردم و لایق این مزایا هستم.»

دیگری به اعتماد به نفس مالی معتقد بود. علیه طرز فکر اعانه‌ای بود و اینکه چقدر مردم رو ضعیف کردن و به لحاظ مالی مردم رو نیازمند کردن. همدل بود با صلاحیت مالی پیدا کردن.

یکی سختش بود چند دلار پس‌انداز کنه. دیگری سرمایه به وجود می‌آورد. یکی یادم داد چطور رزومه تأثیرگذاری بنویسم که کار خوب گیرم

بیاد. دیگری یادم می‌داد چطور طرح‌های بیزینس قوی و مالی بنویسم تا شغل به وجود بیارم.

محصول مشترک هردو پدر، قوی شدن من بود. بهم این اجازه رو دادن که تأثیر افکار متفاوت بر زندگی شخص رو بینم. مثلاً پدر فقیرم همیشه می‌گفت: «هیچ وقت پول دار نمی‌شم» و این به واقعیت می‌پیوست. از طرف دیگه، پدر پول‌دارم، همیشه خودش رو پول‌دار قلمداد می‌کرد و چنین حرف‌هایی می‌زد: «من فرد پول‌داری هستم، و پول دارها چنین نمی‌کنن.» حتی وقتی که ورشکست شد، هنوز خودش رو پول‌دار می‌دانست. خودش رو این طور قانع می‌کرد: «بین فقیر بودن و ورشکست شدن لایحه‌ای هست. ورشکستگی موقتی‌ه، ولی فقر همیشگی.»

پدر فقیرم می‌گفت: «عارف‌ها می‌گویند پول ندارم.» یا «پول مهم نیست.»

پدر پول‌دارم همیشه می‌گفت: «پول قدرته.»

قدرت فکر ما، ممکنه هیچ وقت ارزش‌گذاری نشه یا مورد تحسین قرار نگیره، اما در مقام یه مرد جوان، برام واضح و روشن بود که مهمه که به افکار خودم آگاه باشم و اینکه چطور بدم رو اظهار کنم. پی بردم که پدر فقیرم، فقیر بود؛ نه به خاطر بی پولی که البته مهم و چشمگیر بود، بلکه به خاطر افکار، اعمال و رفتارش. به عنوان بزرگوار، فهمیدم که باید مراقب افکاری که برمی‌گزینم، باشم تا با افکار خردم مطابقت دهم. باید به حرف پدر پول‌دارم گوش بدم یا پدر بی پولم؟

پدر فقیر و ورشکسته با هم فرق دارند. ورشکستگی موقتی‌ه،

ولی فقر دائمی.

هر دو مرد، احترام زیادی برای تحصیل و آموزش قائل بودن، اما درباره موضوعی که فکر می‌کردن برا آموزش مهمه، نظر مخالفی داشتن. یکی شون می‌خواست حسابی درس بخونم، مدرک بگیرم، کار خوب پیدا کنم تا پول به دست بیارم. می‌خواست بخونم تا حرفه‌ای و تخصص بشم، وکیل یا حسابدار بشم و برای MBA برم مدرسه بیزینس. دیگری تشویقم می‌کرد بخونم تا پول دار بشم، کارکرد پول رو درک کنم و اینکه یاد بگیرم چگونه پول برام کار کنه. همش می‌گفت: «من برا پول کار نمی‌کنم؛ پول برای من کار می‌کنه.»

توی نه سالگی تصمیم گرفتم به حرف‌های پدر پول دارم راجع به پول گوش بدم و از آن یاد بگیرم. انتخاب کردم که به حرف‌های پدر فقیرم گوش ندم، هرچند اون تمام مدارج دانشگاهی رو داشت.

درسی از رابرت فراست

رابرت فراست شاعر مورد علاقه منه. هرچند عاشق خیلی از اشعارش هستم، شعر مورد علاقه‌ام اینه: «جاده نرفته». هر روز از این درس استفاده می‌کنم.

جاده نرفته

در جنگل زرد، دوراه از هم جدا شدند
و حیف که نمی‌توانستم هر دو را طی کنم
و به عنوان عابریکی از آنها مدتی ایستادم
و تا آنجایی که می‌توانستم به آن چشم دوختم
تا جایی که به میان بوته‌ها پیچید
سپس با کمال عدالت به دیگری نگریستم

که شاید ادعای بیشتری داشت
 چون سبز بود و آرزومند طی شدن
 اگرچه به خاطر آن، عابرانش
 آن را مانند دیگری (کم‌گیاه) ساخته بودند
 و صبح به یک اندازه بر هر دو گسترده بود
 و روی هیچ برگی اثری از گامی نبود
 آه، من اولین گام را برای روز بعد نگاه داشتم
 و با دانستن اینکه چگونه هر راهی شروع راهی دیگر است
 شک داشتم که آیا باید برگردم؟
 من باید این را با غم بگویم:
 جایی، سال‌ها و سال‌ها پیش
 دوراه در یک جنگل زرد از هم دور می‌شدند و من
 راهی را انتخاب کردم که کمتر طی شده بود
 و این، تمام تفاوت را ایجاد کرده است.

سال‌ها دربارهٔ شعر رابرت فراست فکر کردم. انتخاب اینکه به
 نصیحت و نگرش پدرم با تحصیلات عالی راجع به پول، گوش ندادم،
 تصمیم دردناکی بود، اما تصمیمی بود که بقیهٔ زندگی من را متحول کرد.
 وقتی تصمیمم رو گرفتم که به کی گوش بدم، تحصیل و آموزش
 من راجع به پول آغاز شد. پدر پول دارم تا زمانی که ۳۹ سالم بود، بهم
 می‌آموخت. جایی این کار را متوقف کرد که تشخیص داد من آنچه را
 که او سعی داشته در مغزم فرو کند، بلدم و کاملاً درک می‌کنم.

پول، شکلی از قدرته؛ اما آموزش مالی قدرتمندتره. پول می‌آد و
 می‌ره، اما اگه شما آموزش دیده باشی که کارکرد پول چیه، براون قدرت

و تسلط می‌یابی و می‌تونی ثروت‌سازی کنی. دلیلی که تفکر مثبت به‌تنهایی جواب نمی‌ده، اینه که بیشتر افراد می‌رن مدرسه و هیچ وقت نمی‌آموزن کارکرد پول چه جوریه؛ به همین خاطر زندگی شون رو صرف کار کردن برا پول می‌کنن.

فقط نه سالم بود که آموختن رو شروع کردم. درس‌هایی که پدر پول‌دارم بهم می‌داد آسون بود. وقتی همه درس‌ها رو گفت و تمام شد، فهمیدم شش درس اصلی بود که طی سی سال تکرار می‌شد. این کتاب درباره اون شش درسه که ساده‌شون کردم؛ همون‌طور که پدر پول‌دارم بهم یاد داد، کرد. درس‌ها جواب نیستن، راهنمایی هستن که به شما و بچه‌هاتون کمک می‌کنه ثروتمندتر بشین، و مهم نیست در دنیای در حال تغییر و ناآرامی چی رخ می‌ده.